

A Research on the Islamic Pottery
An Introduction and Critical Review on the book of
“*The Pottery Known as Kūbāchi*”

Majid Montazer Zohori*

Hossein Sedighian**

Abstract

Pottery is one of the most prominent aspects of Islamic crafts which flourished in both production and decoration. According to the archaeological pieces of evidence the Kūbāchi wares have been spread from Khorasan to Tabriz and its ever-known centers of production were Isfahan, Kerman, Neyshabur, Mashhad and Tabriz. The book of “*The Pottery Known as Kūbāchi*” is the newest and the possibility most prominent written source about this subject, which argues the archaeological aspects of these wares. This paper aims to introduce the book and review its structure and contents. The first step of review had been started with structural aspects and the process of the narration, and then the content. One of the strengths of this book is the concentration on the various archaeological aspects of this type of pottery. Besides, it can be mentioned that the book could be more attractive to the audience if the

* Assistant Professor in Archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author),
majidzohouri@ut.ac.ir

** Assistant Professor in Archaeology, University of Lorestan, Lorestan, Iran,
hossein.sedighian@gmail.com

Date received: 18/06/2021, Date of acceptance: 02/10/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

documentation and references were more precise. There are some other deficiencies in the typology and categorizing the potteries, those can be edited by the author.

Keywords: Archaeology, Pottery, Type of pottery Known as Kūbācheh, Saffavid.



پژوهشی در سفال‌گری دوران اسلامی معرفی و نقد کتاب سفالینه گونه موسوم به کوباچه

مجید منتظر ظهوری*

حسین صدیقیان**

چکیده

سفال یکی از وجوه برجسته صنعت دوران اسلامی است که در طول این دوران با پیشرفت‌های چشم‌گیری در فن تولید و تزئین همراه بود. با توجه به شواهد باستان‌شناختی سفال گونه موسوم به کوباچه داری حوزه پراکنش گسترده‌ای بوده که از خراسان تا تبریز در ایران و حتی مناطقی خارج از مرزهای فعلی ایران در کشورهای هم‌چون آذربایجان، را شامل می‌شود. کتاب «سفالینه گونه موسوم به کوباچه» جدیدترین و شاخص‌ترین اثر تألیفی پیرامون این گونه سفالی است که به ابعاد باستان‌شناختی آن می‌پردازد. برای نقد این کتاب، نگارندگان نخست به بررسی جنبه‌های ساختاری و روند بیان مطالب کتاب پرداخته و سپس محتوای آن را مورد بررسی قرار دادند. از جمله نقاط قوت کتاب می‌توان به تمرکز بر وجوه مختلف باستان‌شناختی این گونه سفالی اشاره کرد. در کنار این نقاط قوت، اما می‌توان گفت که کتاب از نظر ساختاری اگر در مستندنگاری فصول و ارجاعات دقیق‌تر می‌شد، بیشتر می‌توانست نظر مخاطبان را جلب کند. از سوی دیگر کتاب از نظر محتوایی در گونه‌شناسی و طبقه‌بندی سفالها دارای کاستی هست و نویسنده محترم کتاب می‌تواند در ویرایش‌های بعدی نسبت به رفع این کاستی‌های محتوایی اقدام کند.

* استادیار باستان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
majidzohouri@ut.ac.ir

** استادیار باستان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان، لرستان، ایران،
hossein.sedighian@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰

کلیدواژه‌ها: باستان‌شناسی، سفال، گونه کوباچه، دوره صفوی.

۱. مقدمه

سفال در طول تاریخ از حدود ۱۰ هزار سال پیش تا قبل از عصر حاضر همواره به‌عنوان یکی از کالاهای پر مصرف در ایران شناخته می‌شود. کالایی که نیازهای متنوع اهالی مانند پخت و پز، ذخیره، حمل مواد خشک یا تر و حتی نیاز تجمل‌گرایی را هموار می‌کرد. بر همین اساس شاهد تولید نمونه‌های متنوعی از این سفال در طول تاریخ هستیم که هر یک ویژگی‌های خاص و متمایزی دارند. بر همین اساس یکی از ادوار مهم و درخشان تاریخی ایران که در آن انواع متنوعی از سفالینه‌ها تولید شده‌اند، قرون متأخر اسلامی و به‌ویژه دوره تیموری تا پایان صفوی است. در طول این دوره سفال‌های متنوعی مثل آبی و سفید، کوباچه، گمبرون، زرین‌فام و ... در ایران تولید یا استفاده شده است. برخی از این سفالینه‌ها مانند گروهی از نمونه‌های آبی و سفید و سلادن احتمالاً از مراکز هم‌چون چین دوره مینگ (۱۳۶۸ - ۱۶۴۴ میلادی)، وارد ایران شده اما برخی از سفالینه‌های دیگر مانند زرین‌فام و کوباچه احتمالاً در ایران تولید شده و در شهرها و مراکز مختلف توزیع شده‌اند. با توجه به نتایج حاصل از مطالعات آزمایشگاهی پتروگرافی (Petrography) یا سنگ‌نگاری که در مورد برخی از سفالینه‌های تولیدی این دوره صورت گرفته، احتمالاً شهرهایی هم‌چون نیشابور، مشهد، کرمان، تبریز و اصفهان، از مراکز تولیدی این سفال‌ها بوده‌اند (Golombek, et.al, 1996: 143; Golombek, 2003: 255). هر چند تاکنون مطالعات باستان‌شناسی قابل قبولی پیرامون هویت گونه‌های مختلف سفالین این دوره صورت‌پذیرفته، اما متأسفانه هم‌چنان ابهامات بسیاری در ارتباط با مراکز تولیدی این سفال‌ها وجود دارد. یکی از دلایل این امر تداوم استقرار در بسیاری از مراکز تولیدی سفال‌های این دوره تا عصر حاضر می‌باشد؛ در نتیجه این امر بخش زیادی از شواهد استقراری دوره تیموری تا صفوی در زیر سازه‌های معماری و عمرانی عصر حاضر به‌طور کامل مدفون شده یا از بین رفته است.

در طول دوران تیموری و صفوی گونه سفالی جدیدی تولید و توزیع شده که با تکنیک نقاشی زیر لعاب ساخته شده است. این گونه سفالین با وجود تکنیک ساخت یکسان نقاشی زیر لعاب، از تنوع زیادی در نقش‌پردازی و رنگ‌آمیزی برخوردار شده که در نتیجه آن را به

چند گروه مختلف تقسیم‌بندی کرده‌اند. این سفال برای نخستین بار در منطقه کوباچه داغستان جمهوری آذربایجان شناسایی شد (Watson, 1998: 177) و بر همان اساس این نام تا حال حاضر روی این گونه سفالین باقی ماند. بنا بر بعضی احتمالات، منطقه ساخت این ظروف در ابتدا کوباچه نبوده و اهالی این منطقه صنایع فلزی یا جنگ افزارهای خود را با ظروف سفالی مناطق هم‌جوار مبادله می‌کردند (Lewis, 1976: 54)، از اینرو برخی پژوهش‌گران هم‌چون مهجور، با توجه به دلایلی هم‌چون آزمایشات سنگ‌نگاری، تشابهات سبک نقاشی برخی سفال‌ها با نمونه‌های سبک اصفهانی و ...، ایران را خاستگاه این گونه سفالی دانسته‌اند (مهجور، ۱۳۹۷). چنانچه ذکر شد، این گونه سفالین از دوره تیموری در ایران متداول شد اما باید این نکته را در نظر گرفت که پیش نمونه‌های نخستین این سفال را می‌توان در برخی سفال‌های دوران سلجوقی و ایلخانی مانند مینایی، لاجوردینه و حتی قلم‌مشکی، ملاحظه کرد. این سفال‌ها غالباً بشقاب و کاسه‌های پهنی هستند که لبه‌های واگرا یا بیرون برگشته و بدنه‌ای سبک و ظریف دارند. هم‌چنین این سفال‌ها بدنه متخلخل و خمیره سفید بسیار ریز و نرم دارند که با نقوش تزئینی متنوع مانند برگ‌های طوماری و اسلیمی و رنگ‌های مختلفی همانند سیاه، سبز، آبی، اخراپی و قهوه‌ای در زیر لعاب شفاف، تزئین شده‌اند (Lane, 1957: 78). این گونه سفالی در ایران تاکنون از محوطه‌های بسیاری مثل، تپه امامزاده بنیس شبستر، تپه نرگه تاکستان، قلعه الموت، شهر تاریخی گسکر و ... به‌دست آمده است (مهجور، ۱۳۸۸: ۱۴۵). تاکنون در پژوهش‌های مختلفی که در زمینه سفال اسلامی نگاشته شده‌اند، همواره به این سفال نیز پرداخته شده اما به‌صورت مستقل کم‌تر پژوهشی در این زمینه منتشر شده است (برای نمونه رک: Lane, 1939). بر همین اساس کتاب سفال کوباچه فیروز مهجور را می‌توان اولین گام در این زمینه به‌حساب آورد که در زیر به معرفی و بررسی این کتاب پرداخته می‌شود.

۲. معرفی کتاب

کتاب «سفالینه گونه موسوم به کوباچه» سال ۱۳۹۷ توسط دکتر فیروز مهجور در انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسید. دکتر مهجور متولد سال ۱۳۳۹ و از اساتید پیش‌کسوت و بازنشسته گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران است. ایشان متخصص باستان‌شناسی دوران اسلامی بوده و عمدتاً به پژوهش در زمینه قرون متأخر اسلامی و به‌ویژه دوره صفوی

مشغول بودند. از ایشان تاکنون مقالات علمی متعددی در مجلات و همایش‌های ملی و بین‌المللی چاپ و ارائه شده است. کتاب حاضر نیز در امتداد رساله دکتری ایشان تدوین شده است که با عنوان «بررسی سفالینه منقوش گونه کوباچه» در سال ۱۳۷۸ و به راهنمایی دکتر سوسن بیانی در دانشگاه تهران دفاع شد.

کتاب «سفالینه گونه موسوم به کوباچه» از ۲۲ صفحه ابتدایی به‌عنوان پیش‌گفتار و ۲۷۹ صفحه اصلی برخوردار است. این کتاب شش فصل و یک بخش تحلیل و نتیجه‌گیری دارد و در انتهای آن دو بخش مهم کتاب‌نامه و واژه‌نامه اضافه شده است. کتاب‌نامه این کتاب از ۲۱۹ منبع فارسی و غیر فارسی تشکیل شده که ۸۵ درصد این منابع فارسی و بقیه آنها انگلیسی و یک مورد فرانسوی است. واژه‌نامه نیز خود سه بخش «فارسی-انگلیسی»، «انگلیسی-فارسی» و «انگلیسی-انگلیسی»، دارد که معنا یا مترادف بسیاری از واژگان تخصصی در آن ذکر شده است. در این کتاب هم‌چنین برای توصیف بهتر و کامل‌تر موضوعات گوناگون از ۴۲۸ تصویر گوناگون استفاده شده که حجم قابل توجهی از کتاب را شامل می‌شود.

نویسنده در فصل اول کتاب در ۵ صفحه به بررسی تأثیرات متقابل اقتصاد و تجارت از یک سو و فناوری و هنر از سوی دیگر در عصر صفوی، پرداخته است (مهجور، ۱۳۹۷: ۳-۷). در این فصل مباحثی کوتاه و مختصر در زمینه اهمیت تجارت در عصر صفوی و تأثیرات آن بر هنر، معماری و شهرسازی این دوره بیان شده و اشاراتی در زمینه کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی این دوره شده است. بخش مهمی از مباحث این فصل نیز اختصاص به سفال‌گری دوره صفوی و ارتباطات تولیدی و تجاری مرتبط با آن دارد. در پایان این فصل نیز اجمالاً توضیحاتی در مورد بندرعباس به‌عنوان یکی از بنادر معتبر دوره صفویه ارائه شده است. آنچه که به‌عنوان دلایل انتخاب این فصل ذکر شده، تأثیرات متقابل اقتصاد و تجارت بر تولید و توزیع سفالینه‌های موسوم به کوباچه است. نویسنده در فصل دوم کتاب در ۱۲ صفحه به بررسی سفال کوباچه پرداخته است (مهجور، ۱۳۹۷: ۱۰-۲۱). در این فصل ضمن معرفی منطقه کوباچه که در داغستان قفقاز قرار دارد، به اختصار روابط تاریخی ایران و قفقاز را نیز بررسی کرده است. ایشان هم‌چنین به بررسی چگونگی کشف سفال کوباچه برای نخستین بار، وجه تسمیه آن و ویژگی‌های فنی - تزئینی این سفال در طول دوره تیموری و صفوی پرداخته است. این فصل از لحاظ آنکه به معرفی و بررسی

سفال و حتی کاشی‌های موسوم به کوباچه پرداخته، یکی از فصول مهم کتاب به حساب می‌آید. نویسنده در فصل سوم در ۲۹ صفحه، تعداد ۹ محوطه باستانی در ایران که تا زمان تألیف کتاب در آنها سفال‌های موسوم به کوباچه به دست آمده بود را لیست کرده و ضمن معرفی هر محوطه به انواع سفال‌های کوباچه شناسایی شده در آنها پرداخته است (مهجور، ۱۳۹۷: ۲۵ - ۵۳). در این میان کاوش‌های باستان‌شناسی در برخی از این محوطه‌ها صورت پذیرفته مانند قلعه الموت و برخی دیگر صرفاً بررسی باستان‌شناسی شده‌اند مانند نجیر خانلق. بر همین اساس سفال‌های کوباچه نه تنها در لایه‌های باستانی حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی به دست آمده‌اند، بلکه نمونه‌هایی نیز صرفاً طی بررسی‌های سطحی محوطه‌ها شناسایی شده‌اند. فصل چهارم که بیش‌ترین حجم مطالب کتاب را در برمی‌گیرد، را می‌توان ادامه فصل سوم به حساب آورد؛ زیرا در ۱۳۹ صفحه این فصل کتاب به بررسی موزه‌های داخلی و خارجی پرداخته شده که دارای سفالینه‌های کوباچه هستند (مهجور، ۱۳۹۷: ۵۷ - ۱۹۵). دلیل اصلی پرداختن به این فصل آن است که در حال حاضر بسیاری از سفالینه‌های این گونه از کانالهای غیر از کاوش‌های باستان‌شناسی وارد مجموعه این موزه‌ها شده و لازم است که برای کامل‌تر شدن شناخت این سفال به این مجموعه‌ها نیز پرداخته شود. فصل پنجم کتاب در ۱۴ صفحه به بررسی ارتباطات هنری سفال‌های کوباچه با سایر هنرهای دوره صفویه و هنرهای هم‌زمان عثمانی به‌ویژه کاشی‌کاری از نیک پرداخته شده است (مهجور، ۱۳۹۷: ۱۹۹ - ۲۱۲). در فصل آخر کتاب نیز در ۹ صفحه مطالعات پتروگرافی یا سنگ‌نگاری که در ارتباط با این سفال صورت گرفته معرفی و بررسی شده است (مهجور، ۱۳۹۷: ۲۱۵ - ۲۲۳). در پایان نیز به‌صورت مبسوط در ۲۷ صفحه به تحلیل و نتیجه‌گیری مباحث بیان شده در فصول مختلف پرداخته شده است (مهجور، ۱۳۹۷: ۲۲۷ - ۲۵۳).

۳. نقد ساختاری و سیمای کتاب

موضوعی که در ابتدای امر و در صفحه عنوان کتاب ملاحظه می‌شود نام «سفال کوباچه» است. بر همین اساس این استنباط می‌شود که اثر صرفاً به بررسی یک گونه خاص از سفال پرداخته است. اما در بخش‌های مختلف کتاب علاوه بر سفال، کاشی کوباچه با

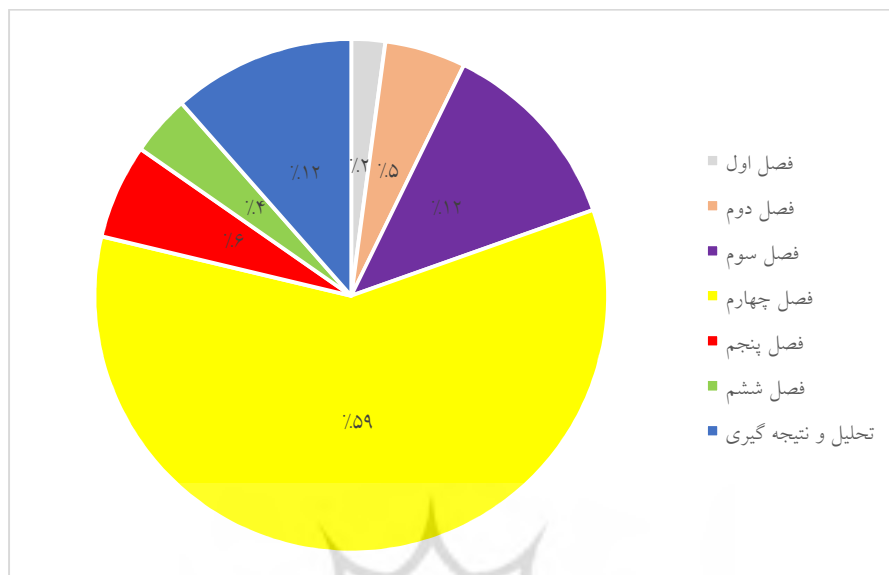
تکنیک ساخت و کاربری متفاوت نیز بررسی و معرفی شده است. نکته‌ای که بهتر بود در عنوان کتاب نیز قرار می‌گرفت و کلمه «کاشی» نیز به آن اضافه می‌شد.

بعد از عنوان کتاب، آنچه که در متن به‌وضوح مشهود است از لحاظ نوشتاری متنی یک‌دست، فاخر و بدور از هرگونه ایراد نگارشی است، به نحوی که در کل متن کتاب به ندرت می‌توان ایراداتی املائی را ملاحظه کرد. این دقت بالا در امر نگارش متن کتاب به دو دلیل است: نخست دقت نظر بالای نویسنده و در مرتبه دوم ویرایش کتاب توسط سه نفر از افراد خبره این حوزه که باعث ارتقاء کیفیت نگارشی کار شده‌اند. با این وجود معهود ایراداتی هم‌چنان در متن ملاحظه می‌شود که از جمله این موارد می‌توان به نام‌خانوادگی «کیوانی» در ارجاع درون متنی ستون اول صفحه ۳ اشاره کرد که می‌بایست در اصل «کیوان» باشد.

موضوع دیگری که در نگاه نخست به متن کتاب مشاهده می‌شود، استفاده بسیار از تصاویر رنگی یا سیاه و سفید با کیفیت مطلوب است. در این کتاب که متن اصلی آن (بدون پیش‌گفتار، کتاب‌نامه و ...) ۲۵۳ صفحه می‌باشد، از ۴۲۸ تصویر بزرگ و کوچک، ۱۷ نقشه، ۴ طرح سفال و ۴ جدول استفاده شده است. بر همین اساس می‌توان به‌صورت میانگین چنین بیان کرد که هر صفحه کتاب بیش از یک تصویر دارد. استفاده زیاد از تصاویر که عمدتاً هم رنگی هستند کمک بسیار زیادی به شناخت بهتر سفالینه‌های دوران اسلامی می‌کند؛ موضوعی که از نگاه نویسنده کتاب نیز مغفول نمانده و به درستی آن را رعایت کرده است. اما متأسفانه برخی از تصاویر کتاب، به‌ویژه در فصل دوم، فاقد ارجاع بوده یا به‌طور کامل و درست ارجاع داده نشده‌اند. به‌عنوان نمونه در تصاویر ۱۰ تا ۲۴ که مرتبط با قلعه الموت و یافته‌های سفالین به‌دست آمده از آن است، هیچ ارجاعی داده نشده که تصاویر از چه منابعی با چه شماره صفحه‌ای به‌دست آمده‌اند. در همین فصل دوم از طرح‌های سفالی برای معرفی گونه‌های مختلف سفال کوباچه استفاده کرده که فاقد عکس سفال بوده و دید بصری درستی را در جهت شناخت دقیق‌تر سفال به خواننده منتقل نمی‌کند. از جمله این موارد می‌توان به طرح‌های شماره ۲ تا ۴ که مربوط به یافته‌های محوطه‌نچیر خانلق ری می‌باشد، اشاره کرد. قاعدتاً یک خواننده با مطالعه چند طرح سفال دوران اسلامی نمی‌تواند دید درست و مطلوبی نسبت به آن سفال پیدا کند زیرا سفال‌های

این دوران و به‌ویژه نمونه‌های لعاب‌دار از تنوع بسیار طرح و رنگ برخوردار بوده که هر دوره و حتی منطقه می‌تواند ویژگی‌های متمایز خود را داشته باشد.

موضوع دیگر که در کتاب سفال کوباچه بسیار ملموس است حجم مطالب نوشته شده در هر فصل است. همان‌گونه که در بخش معرفی کتاب نیز بدان اشاره شد، این اثر از ۶ فصل و یک بخش تحلیل و نتیجه‌گیری برخوردار است. بر همین اساس فصل اول و دوم کتاب ۵ و ۱۲ صفحه، فصل سوم و چهارم ۲۹ و ۱۳۹ صفحه، فصل پنجم و ششم ۱۴ و ۹ و در نهایت بخش تحلیل و نتیجه‌گیری ۲۷ صفحه، است. فصل اول کتاب که صرفاً به بررسی جنبه‌های اقتصادی و هنری دوره صفویه پرداخته و عملاً توضیحات چندانی در مورد سفال کوباچه ندارد. فصل دوم که یکی از فصول مهم کتاب می‌باشد، به بحث در مورد این سفال از جنبه‌های گوناگون پرداخته است. این فصل با وجود آنکه مستقیم به معرفی، بررسی و طبقه‌بندی این گونه سفالین پرداخته، به نسبت فصول دیگر حجم اندکی از مطالب کتاب را در بر گرفته که با استناد به نمودار ۱ تنها شامل ۵ درصد است؛ موضوعی که می‌توانست با پرداختن بیشتر به این سفال و کامل‌تر کردن مباحث مرتبط با آن، حجم بیشتری از مطالب کل کتاب را شامل شود. اما فصل سوم و چهارم که اتفاقاً حجم بسیار قابل توجهی از مطالب اصلی کتاب را در بر گرفته که حدود ۷۱ درصد است، صرفاً به بررسی محوطه‌ها و موزه‌هایی پرداخته که سفال کوباچه در آنها به‌دست آمده و تصاویر این سفال‌ها را همراه با توضیحاتی کاتالوگ کرده است. در فصول دیگر نیز به بررسی ارتباطات هنری این سفال و مطالعات آزمایشگاهی پرداخته است. بر همین اساس و با توجه به نگاه اولیه به حجم مطالب هر فصل می‌توان چنین استنباط کرد که این اثر تا حد زیادی شبیه به یک مجموعه کاتالوگ کامل از معرفی سفال کوباچه شده است تا کتابی که عمده‌تاً به توصیف، توضیح، طبقه‌بندی و تحلیل این گونه سفالین پرداخته باشد.



نمودار ۱. میزان و درصد صفحات اختصاص یافته برای نگارش هر فصل کتاب

موضوع دیگری که لازم است در این بخش به آن پرداخته شود، فراوانی استفاده از منابع مختلف است؛ به نحوی که ظاهراً می‌توان این امر را در نظر گرفت که نویسندگان از تمامی یا بیشتر منابع موجود و مرتبط با موضوع کتاب استفاده کرده است و متنی از کتاب نیست که در ارجاع‌دهی آن نقصی وجود داشته باشد. اما آنچه که با مطالعه فصول مختلف کتاب حاصل می‌شود اندکی در این امر تردید حاصل می‌شود. در همین ارتباط می‌توان دو موضوع را به وضوح در بخش‌هایی از فصول کتاب ملاحظه کرد: اول- ارجاع‌دهی نامناسب و دوم- عدم ارجاع‌دهی.

در ارتباط با ارجاع‌دهی نامناسب به‌عنوان نمونه می‌توان به این چند مورد اشاره کرد: در صفحه ۳ کتاب و در پاراگراف اول اشاره مستقیم به توصیفی از «تاورنیه» می‌کند که لازم بود به همین منبع ارجاع داده شود (تاورنیه، ۱۳۳۶) که این امر صورت نگرفته و از منبع دست‌چندم دیگر استفاده شده است. در پاراگراف آخر همین صفحه نیز اشاره به روابط ایران و چین از دوران پیش از تاریخ و دوران اساطیری کرده که لازم بود بجای ارجاع به یک منبع دست‌چندم غیر معتبر، از منابع معتبر استفاده کند (Carter, 2005; Xinglang, 1977; Watson, 1983; Rawson, 2010) و در عین حال که مشخص نماید

براساس کدام اطلاعات باستان‌شناسی این روابط از دوران پیش از تاریخ شروع شده است؛ موضوعی که ابهامات بسیار در آن نهفته است. در صفحه ۴ پاراگراف ۳ نیز اشاره به روابط ایران و روسیه بر اساس گفته‌های جنکینسون می‌کند که در این پاراگراف ارجاعی به این موضوع نداده و در پاراگراف بعد نیز به منبع دست چندی که به این موضوع پرداخته ارجاع می‌دهد.

در ارتباط با عدم ارجاع‌دهی نیز به‌عنوان نمونه می‌توان به این چند مورد اشاره کرد: صفحه ۴ پاراگراف ۲ اشاره به روابط ایران و هند از دوران پیش از تاریخ و اساطیری کرده که فاقد ارجاع است. در همین صفحه پاراگراف ۵ نیز اشاره به قالی‌های اهدایی از طرف شاه تهماسب به مسجد سنان می‌کند که ارجاعی برای آن در نظر گرفته نشده است.

۴. نقد محتوایی کتاب

کتاب حاضر را می‌توان اولین اثر منتشر شده و مستقل داخلی و خارجی در ارتباط با سفال کوبچه به حساب آورد که از این جنبه بسیار حائز اهمیت است. نویسنده کتاب نیز تا حد امکان سعی کرده تمامی منابع و اطلاعات تصویری و نوشتاری موجود در ارتباط با این سفال را جمع‌آوری نماید؛ هر چند که همین امر باعث شده حجم زیادی از کتاب را کاتالوگ توصیفی این سفال در موزه‌های مختلف تشکیل دهد. با وجود آنکه تلاش نویسنده در تدوین یک اثر کامل و بدون نقص در جای‌جای متن کتاب مشهود است، اما بعضاً ایراداتی نیز دیده می‌شود. به گوشه‌ای از این ایرادات در بخش قبلی اشاره شد و در این بخش به بیان مطالب دیگر پرداخته می‌شود.

در فصل دوم کتاب، صفحه ۱۴ اشاره به ظروف زرین‌فامی دارد که بنا به گفته نویسنده در قرون میانی اسلامی از سلطان‌آباد ایران به منطقه قفقاز صادر شده است. در ارتباط با این موضوع نویسنده ابتدا اشاره به گفته‌های جاپاریدزه می‌کند اما در نهایت به اثر دیگری ارجاع می‌دهد. سلطان‌آباد طبق اشارات بسیاری از منابع معتبر مانند مدخل «سلطان‌آباد» نوشته باسورث در جلد نهم «دانش‌نامه اسلام» سال ۱۹۹۷، شهری ساخته شده در دوره قاجاریه بوده است (Bosworth, 1997: 859). موضوعی که در برخی از منابع دیگر داخلی و خارجی نیز بدان اشاره شده است (برای نمونه رک: Neyestani et.al, 2012: 99). از طرف دیگر در هیچ یک از منابع معتبر و جدیدی که تا زمان تألیف کتاب سفال کوبچه

منتشر شده‌اند، اشاره به سلطان‌آباد به‌عنوان یکی از مراکز تولید سفال زرین‌فام در قرون میانی اسلامی نکرده‌اند، بلکه عموماً تمرکز این منابع روی مراکز هم‌چون فراهان، کاشان، ری، ساوه و .. بوده است (برای نمونه رک: Pope, 1942: 1631; Watson, 2004: 373 و خطیب شهیدی ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶). نویسنده در همین قسمت از کتاب و در ادامه بحث زرین‌فام تولید سلطان‌آباد و در تأیید مطالب خود به این موضوع می‌پردازد که ظروف سلطان‌آباد در قرن ۷-۸هـ.ق تولید شده‌اند، بدون آنکه اشاره کند سفال سلطان‌آبادی متفاوت با زرین‌فام است. زیرا سفال زرین‌فام از لحاظ نوع ساخت و مشخصات کاملاً متفاوت با سفال گونه موسوم به سلطان‌آبادی است. موضوعی که تقریباً در بیشتر کتب مرتبط با سفال‌های اسلامی به آن پرداخته شده است مانند کتاب "Ceramic from Islamic Lands" واتسون (Watson, 2004) و منابع مشابه دیگر. مشابه این اشتباه را در جای دیگر کتاب و در فصل دوم می‌توان ملاحظه کرد. نویسنده در صفحه ۱۸، ردیف دوم، پاراگراف ۵، اشاره به سفال "Silhouette" یا سایه‌نمای دوره سلجوقی تا ایلخانی می‌کند و عنوان اشتباه «قلم-مشکی» را بر این سفال اطلاق می‌نماید. در صورتی که سفال سایه‌نما از لحاظ تکنیک تزئینی کاملاً متفاوت با سفال قلم‌مشکی یا حتی قلم‌سیاه است. به‌عنوان نمونه در منابعی مانند «سفال اسلامی مجموعه خلیلی» (گروبه، ۱۳۸۴: ۱۶۸ تا ۱۷۱) یا همان کتاب سفال اسلامی واتسون (Watson, 2004: 333 - 335) که در بالا اشاره شد، شیوه تزئینی سفال سایه‌نما را به‌صورت تزئین حکاکی گلابه سیاه زیر لعاب شفاف فیروزه‌ای یا بی‌رنگ معرفی کرده‌اند که با تزئین نقاشی زیر لعاب کاملاً متفاوت است.

نویسنده در همین فصل کتاب و در صفحه ۱۹ پاراگراف ۳ اشاره به سفال‌های آبی و سفیدی دارد که صرفاً به واسطه آنکه در کوباچه به‌دست آمده‌اند همه آنها را در زیر گروه سفال گونه کوباچه معرفی کرده است؛ موضوعی که به نظر می‌رسد اشتباهی سهوی از جانب نویسنده اتفاق افتاده باشد. در همین ارتباط لازم به ذکر است که تاکنون پژوهش‌های بسیار داخلی و خارجی پیرامون سفال‌های متنوع آبی و سفید منتشر و در مورد هر کدام از آنها توضیحات کاملی ارائه شده است (برای نمونه رک: Allan, 1991; Carswell, 2000; Golombek et.al, 1996; Pope, 1956). ویژگی مشترک این سفال کاربرد رنگ آبی در طیف رنگی مختلف روی زمینه سفید است. بر همین اساس به سفال آبی و سفید مشهور شده و نمی‌توان عنوان دیگری مثل کوباچه را برای آن در نظر گرفت؛ حال می‌خواهد این سفالینه‌ها تولید ایران باشند و یا خارج از کشور تفاوتی ندارد. نویسنده

متأسفانه این اشتباه خود را در بخش‌های دیگر مقاله نیز تکرار کرده و هر آنچه سفال آبی و سفید دوره صفوی که تولید ایران بوده و یا در کوباچه به‌دست آمده را تحت عنوان «کوباچه» معرفی کرده است مانند تصاویر ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۸ و

موضوع مهم دیگری که در ارتباط با سفال کوباچه در کتاب ملاحظه می‌شود، طبقه‌بندی آن بر اساس ویژگی‌های تزئینی است که در فصل ۲ صفحه ۱۸ به آن پرداخته است. ایشان بر اساس ویژگی‌های تزئینی سفال‌های کوباچه را به گروه‌های قلم سیاه، قلم سبز، قلم رنگارنگ و آبی و سفید تقسیم‌بندی می‌کند. آنچه که در این تقسیم‌بندی به وضوح قابل مشاهده است، مبنای تقسیم‌بندی سفال بر اساس رنگ قلمی هست که برای تزئین و نقش پردازی استفاده می‌شود مانند قلم سیاه که از رنگ سیاه زیر لعاب فیروزه‌ای استفاده شده مانند تصویر شماره ۷۰ صفحه ۶۸ کتاب؛ یا قلم رنگارنگ که از چند رنگ مختلف در زمینه سفید استفاده شده مانند تصویر شماره ۱۷۶ صفحه ۱۱۴. بر همین اساس نیز قاعدتاً باید در سفال قلم سبز از رنگ سبز برای تزئین سفال استفاده شده باشد، در حالی که در سفال قلم سبز نیز از تک‌رنگ سیاه استفاده شده و از این لحاظ تفاوتی با قلم سیاه ندارد. صرفاً در سفال قلم سیاه از لعاب فیروزه‌ای استفاده شده اما در سفال قلم سبز از لعاب سبز مانند تصویر شماره ۱۰۰ صفحه ۸۰. به این ترتیب مبنای تقسیم‌بندی نویسنده در ارتباط با انواع سفال‌های کوباچه بر اساس ویژگی‌های تزئینی نیز تا حد زیادی نیاز به بازنگری دارد و شایسته بود که آن را به دو گروه کلی تک‌رنگ و چند رنگ تقسیم‌بندی می‌کرد.

موضوع دیگری که لازم است بدان پرداخته شود در ارتباط با شیوه‌های ساخت و انواع فرم‌های سفال است که لازم بود در فصل دوم به‌طور کامل و مفصل به آنها پرداخته شود. در ارتباط با شیوه ساخت سفال که لازم بود بخش مهم و کاملی به آن اختصاص یابد، هیچ‌گونه اطلاعاتی در متن دیده نمی‌شود. تنها در توضیح برخی سفال‌های به‌دست آمده از محوطه‌های باستانی و یا معرفی سفال‌های موجود در موزه‌ها، اشارات مختصری نیز دیده می‌شود. مثلاً در معرفی انواع سفال‌های کوباچه به‌دست آمده از خانلق شهر ری در صفحه ۳۷ ردیف ۲، آنها را بر اساس نوع خمیره به دو گروه خمیره نخودی و سنگی تقسیم‌بندی کرده است. اما هیچ توضیحی در مورد انواع خمیره‌های به‌کار رفته در این سفال و ویژگی‌های آنها در این فصل و به‌ویژه فصل ۲ ارائه نشده است. این در حالی است که

لازم بود بحث مفصلی در مورد انواع خمیره، ماده چسباننده، لعاب، تکنیک ساخت، شرایط پخت و... ارائه می‌شد. در ارتباط با شیوه تزئینی سفال نیز صرفاً به طبقه‌بندی سفال کوباچه بر اساس نقوش تزئینی پرداخته اما اینکه تکنیک این شیوه چگونه بوده، توضیحی داده نشده است. هم‌چنین در ارتباط با طبقه‌بندی ایشان در زمینه نقوش تزئینی، ویژگی‌ها و متمایز تزئینی این سفال با دیگر سفال‌های دوره تیموری و صفوی مشخص نشده است. این‌که ما بر اساس ویژگی‌های تزئینی چه سفالی را کوباچه معرفی کنیم و چه سفالی را نمونه دیگر. این آشفتگی و عدم تعریف مناسب از ویژگی‌های تزئینی سفال کوباچه را به وضوح در فصل سوم و حتی چهارم کتاب می‌توان ملاحظه کرد. مثلاً در صفحه ۳۱ تصویر ۲۲ تعداد ۷ قطعه سفال مختلف ارائه شده که همه آنها را تحت عنوان گونه قلم رنگارنگ معرفی شده‌اند؛ این در حالی است که ۲ سفال ردیف اول از سمت راست از لحاظ نوع تزئین کاملاً متفاوت با سفال‌های دیگر هستند؛ یا سفال ردیف سوم که از لحاظ نوع فرم، خمیره و تزئین کاملاً قابل مقایسه با سفال‌های قرن ۶ه.ق می‌باشد (برای مقایسه رک: Watson, 2004: 338) اما تحت سفال‌های کوباچه معرفی شده است. همین موضوع در بررسی برخی سفال‌های دیگر هم مشهود بوده و نشان‌دهنده عدم تعریف مناسب سفال کوباچه و عدم شناسایی درست آن در دیگر محوطه‌ها است.

هم‌چنین در صفحه ۱۹ در ارتباط با انواع فرم‌های این سفال توضیحات مختصری صرفاً در حد معرفی چند فرم ارائه شده است؛ موضوعی که می‌توانست با رسم یک جدول و طراحی فرم‌های مختلف در آن، شکل جامع‌تری به خود بگیرد. با توجه به این موارد می‌توان چنین بیان کرد که کتاب در بخشی معرفی سفال و ویژگی‌های مختلف فنی و تزئینی آن نیازمند بازنگری جهت ارتقاء کیفی و محتوایی است.

موضوع دیگری که در بحث سفال کوباچه به آن پرداخته شده، مکان یا مکان‌های تولیدی آن است که نویسنده به درستی اشاره به تولید داخلی این سفال کرده است. در همین ارتباط ایشان در صفحه ۱۸ بر اساس تقدم زمانی اشاره به نیشابور، مشهد، تبریز و سپس اصفهان می‌کند که احتمالاً تولیدکننده سفال کوباچه بوده‌اند اما به ویژگی‌های منحصربه‌فرد سفالینه‌های تولیدی هر یک از این مراکز در قالب نوشتاری و تصویری پرداخته است. بر همین اساس مشخص نیست که سفال‌های این سه منطقه چه ویژگی‌های تزئینی متمایزی دارند. اما مثلاً در صفحه ۳۳ و ضمن اشاره به سفال‌های الموت بیان کرده‌اند

که احتمالاً از آذربایجان به این منطقه صادر شده‌اند. اینکه ایشان بر اساس کدام مبنا و توضیحات به این موضوع پرداخته‌اند، مشخص نیست. شایسته بود که نویسنده در همان فصل دوم و ضمن معرفی مراکز احتمالی تولید کوباچه ویژگی‌های متمایز تزئینی هر کدام از این مراکز را نیز بیان می‌کردند؛ هر چند که در قسمت تحلیل و نتیجه‌گیری و در صفحات ۲۳۳ و ۲۳۴ توضیحاتی در این زمینه ارائه شده است.

نویسنده برای آنکه دید منطقی‌تر و علمی‌تری را نسبت به مراکز تولیدی سفال کوباچه ارائه کند، در فصل ششم کتاب به بررسی نتایج آزمایشگاهی سنگ‌نگاری ۱۵ قطعه از این سفال‌ها پرداخته که در کاوش‌های الموت، تپه نرگه و تپه بنیس به دست آمده‌اند. ایشان در این فصل توضیحات آزمایشگاهی و ترکیب مواد هر یک از این ۱۵ قطعه را ارائه کرده اما متأسفانه تحلیل ضابطه‌مند و جامعی بیان نشده و متعاقباً در نهایت از گزارش‌ها و داده‌های این آزمایشات، گزاره‌های تحلیلی و علمی سودمند در جهت شناخت بیشتر هویت این گونه سفالی بدست نمی‌آید. البته انتظار می‌رفت در قسمت تحلیل و نتیجه‌گیری به این موضوع پرداخته شود که در آنجا نیز اجمالاً به بیان نتیجه آزمایشات سنگ‌نگاری دیگران پرداخته و بر همین اساس ایرانی بودن تولید سفالینه‌های کوباچه را تأیید می‌کند (مهجور، ۱۳۹۷: ۲۳۲).

۵. نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین اهداف باستان‌شناسی نوین پرداختن به شناخت روند تکاملی پدیده‌های فرهنگی است و باستان‌شناسان را از مرحله طبقه‌بندی و توصیف صرف به وادی تفسیر و تحلیل فرا می‌خواند. حال باستان‌شناسان برای تفسیر دقیق یافته‌های فرهنگی ناچار به شناخت ماهیت و هویت فرهنگی آنها در بستر جامعه و تاریخ هستند. این شناخت، زمانی به حد کمال دست می‌یازد که علاوه بر بررسی دقیق خصوصیات و مختصات ظاهری یافته‌ها، دست به واکاوی سایر منابع اطلاعاتی همانند مؤلفه‌های تاریخی و مطالعات آزمایشگاهی برده شود تا با هم‌پوشانی اطلاعات به بازسازی جامعی دست یابیم. شناخت پیرامون فرایندهای تکنولوژی و تولید سفال نیز از این قاعده مستثنی نیست. کتاب «سفالینه گونه موسوم به کوباچه» یکی از مهم‌ترین تحقیقات موفق صورت گرفته در سال‌های گذشته درباره سفال کوباچه است که اطلاعات ارزشمندی را پیرامون این تیره

سفالی اعم از مشخصات شکل، فرم، تنوع نقش، لعاب و مراکز تولید و حوزه پراکنش آن، به دیباچه باستان‌شناسی دوران اسلامی افزوده است. آنچه از دیدگاه نقد و بررسی علمی این اثر برآمد، گویای این مطلب است که این اثر با توجه به اطلاعات ارزشمندی که در حوزه شناخت این گونه سفالی ارائه نموده، در برخی قسمت‌ها هم‌چون گونه‌شناسی و طبقه‌بندی نمونه‌های شناسایی شده به لحاظ تکنیک ساخت و پرداخت در حوزه‌های پراکنش، نیازمند گسترش تحقیقات و مطالعات باستان‌شناختی است؛ هم‌چنین توسعه مطالعات آزمایشگاهی به همراه تحلیل‌های دقیق‌تر می‌تواند برخی از این خلاءهای اطلاعاتی درباره‌ی خاستگاه، مراکز تولید و هم‌چنین شیوه‌ها و تکنیک‌های تولید این گونه سفالین را پوشش دهند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در ارتباط با این موضوع لازم است به این مورد پرداخته شود که عنوان «قلم‌مشکی» ابتدا و بنابر ترجمه مرحوم محمد یوسف کیانی (کیانی و کریمی، ۱۳۶۴: ۸۹، یادداشت ۴۷)، به اشتباه معادل تکنیک "Silhouette" به کار رفت. این امر سبب شد برخی پژوهش‌گران دیگر نیز این ترجمه اشتباه را نیز به کار ببرند.
۲. در این شیوه تمامی سطح خارجی ظرف با گلابه سیاه پوشانده شده و سپس سطح بخشی از قسمت‌های گلابه با خطوطی به صورت شیباری عمودی تراشیده شده تا بدنه سفید زیرین معلوم شود (شبهه سفال با تزئین کنده معروف به شامپلیو یا گروس) (مورگان، ۱۳۸۴: ۱۳۸). پس از این کار روی سفال یک لایه لعاب شفاف فیروزه‌ای رنگ یا لعاب کاملاً شیشه‌ای یا بی‌رنگ کشیده شده که در نهایت سفالی با دو رنگ سیاه که بیشترین بخش ظرف را شامل می‌شود و فیروزه‌ای یا سفید که بیشتر شامل خطوط عمودی نواری است، دیده می‌شود (گراب، ۱۳۸۴: ۱۲۹ و Mason, 2004: 132).

کتاب‌نامه

- تاورنیه، ژان باتیست، (۱۳۳۶)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدیدنظر کلی و تصحیح دکتر حمید شیروانی، اصفهان: کتابخانه سنایی و تأیید.
- خطیب شهیدی، حمید، (۱۳۸۵)، گزارش فصل اول کاوش در محوطه تاریخی آوه، سازمان میراث فرهنگی استان مرکزی (منتشر نشده).

پژوهشی در سفال‌گری دوران ... (مجید منتظرظهوری و حسین صدیقیان) ۴۳۳

خطیب شهیدی، حمید، (۱۳۸۶)، «محوطه باستانی آوه، گزارش‌های باستان‌شناسی ۶ (ویژه‌نامه دوره اسلامی)»، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی، صص ۹-۲۰.

کیانی، محمدیوسف و کریمی، فاطمه، (۱۳۶۴)، *هنر سفال‌گری دوره اسلامی ایران*، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران.

گروبه، ارنست، (۱۳۸۴)، *سفال اسلامی*، از مجموعه هنر اسلامی گردآوری ناصر خلیلی، ترجمه فرناز حایری، ج ۷، تهران: نشر کارنگ.

گراب، ارنست جی، (۱۳۸۴)، *سفال ایرانی خمیر سنگی دوران سلجوقی*، از مجموعه سفال اسلامی، گردآوری ناصر خلیلی، ترجمه فرناز حایری، تهران: نشر کارنگ، صص ۱۲۹-۱۳۶.

مورگان، پیتر، (۱۳۸۴)، *سفال خمیر سنگی ایرانی دوران سلجوقی*، از مجموعه سفال اسلامی، گردآوری ناصر خلیلی، ترجمه فرناز حایری، تهران: نشر کارنگ، صص ۱۳۷-۱۴۳.

مهبجور، فیروز، (۱۳۸۸)، «خاستگاه سفالینه گونه موسوم به کوباچه»، مجله مطالعات باستان‌شناسی، تهران: دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۴۳-۱۶۰.

مهبجور، فیروز، (۱۳۹۷)، *سفالینه گونه موسوم به کوباچه*، تهران: علمی و فرهنگی.

Allan, James (1991), *Islamic Ceramics*, Oxford: Ashmolean Museum.

Bosworth, C.E (1997), "Sultanabad" In EI2 IX: 859.

Carswell, John (2000), *Blue and White: Chinese Porcelain Around the World*, Art Media Resources Ltd.

Carter, M. L (2005), "Chinese-Iranian Relations xiv. The Influence of Eastern Iranian Art", In: *encyclopedia Iranica*, Online Edition, available at

<http://www.iranicaonline.org/articles/chinese-iranian-xiv>.

Golombek, Lisa (2003), "The Safavid ceramic industry at Kirman", *Iran*, Vol XLI, pp 253 – 270.

Golombek, Lisa & et.al. (1996), *Tamerlane's tableware: a new approach to chinoiserie ceramics of fifteenth-and sixteenth-century Iran*, Toronto: Mazda Publishers in association with Royal Ontario Museum.

Lane, Arthur (1939), "The So-Called "Kubachi" Wares of Persia", *The Burlington Magazine for Connoisseurs*, Vol 75, No 439, pp 156-157+160-163 (6 pages).

Lane, Arthur (1957), *Later Islamic pottery Persia, Syria, Egypt, turkey*, Faber and Faber, London.

Lewis, B (1976), *The Word of Islamic*, Thames and Hudson Ltd, London.

Neyestani, Javad, et.al. (2012), "Does Sultān Abād Pottery Really Produced in Sultān Abād?", *Intl. J. Humanities*, Vol 19, No 3, pp 95 – 109.

- Pope, A.U (1939), "The Ceramic art in Islamic times", A Survey of Persian Art, Vol IV, Oxford, PP. 1446- 1664.
- Pope, John (1956), Chinese Porcelains from the Ardebil Shrine, Washington D.C: Smithsonian Institution, Freer Gallery of Art.
- Mason, Robert (2004), Shine like the sun: Luster painted and associated pottery from the medieval Middle East, Ontario: Mazda publishers.
- Rawson, Jessica (2010), "Carnelian Beads, Animal Figures and Exotic Vessels: Traces of Contact between the Chinese States and Inner Asia, c. 1000-650BC.". Archäologie in China, vol. 1, Bridging Eurasia, pp. 1-42.
- Watson, Wiliam (1983), "Iran and China". ed. E. Yarshater, The Cambridge History of Iran, Vol. 3(1), Cambridge, Cambridge University Press.
- Watson, Oliver (1998), ceramics, Islamic Art in the Keir collection, Faber and Faber, London.
- Watson, Oliver (2004), ceramics from Islamic lands, National Museum, Kuwait.
- Xinglang, Zhang (1977), The Collection of the Historical Materials of Communications between China and the West. Vol. I, Beijing, Zhonghua Book Co.

